

“ذات حکومت دینی با زن‌ستیزی گره خورده است”

مهرداد درویش پور

× پنج‌شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۸۹ - ۱۰ مارس ۲۰۱۱
اعتراض به اجباری شدن حجاب در اسفند ۵۷ اولین حضور مستقل زنان در ابعاد توده‌ای بود

در تاریخچه سی و دو ساله حکومت اسلامی در ایران، به ویژه در دو سال اخیر، شاهد این واقعیت بوده‌ایم که زنان تا حدی حضوری مستقل در مبارزات همگانی داشته‌اند. تا پیش از این دوره، زنان در مبارزات اجتماعی، از انقلاب مشروطه گرفته تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به طور موثر حضور داشتند، ولی تا قبل از روی کار آمدن حکومت اسلامی، به نوعی دنباله‌رو شعارهای همگانی بودند و خصلت مستقلی نداشتند.

اما در اسفند ۵۷ و در اولین هشت مارس بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران، زنان با اعتراضشان به اجباری شدن حجاب، برای اولین بار یک جنبش مستقل زنان را در ابعاد توده‌ای به نمایش می‌گذارند.

در طی این سی و دو سال، زنان ایران تحت تأثیر سه روند، به نوعی خودآگاهی جنسیتی دست یافته‌اند؛ عامل نخست، خود حاکمیت جمهوری اسلامی، به عنوان حکومتی است که زن‌ستیزی، ایدئولوژی رسمی آن بوده و باعث شده است که نوعی خودآگاهی جنسیتی در بین زنان افزایش پیدا کند.

عامل دوم، تجربه مبارزات سیاسی همگانی و از جمله خود انقلاب است که زنان به عنوان بخشی از جنبش همگانی در آن شرکت داشتند. این تجربه باعث شد آنها دریابند که می‌بایست خواسته‌هایی مستقل را نه تنها در برابر حکومت، بلکه در برابر دیگر گروه‌های سیاسی مطرح کرد و از نوعی استقلال‌طلبی و کلام زنانه سخن گفت.

عامل سوم، تجربه روند جهانی شدن است که از طریق رسانه‌ها، رفت و آمدها و مهاجرت ایرانیان باعث شده است که زنان ایرانی به نوعی آگاهی از آخرین دستاوردهای زنان جهان دست یابند.

این سه عامل باعث شده‌اند که خودآگاهی زنانه در جامعه ایران به میزان قابل توجهی رشد کند و این روند به نوبه خود، تأثیر شگرفی بر تحولات اخیر ایران، چه در دوران اصلاحات و چه در جنبش سبز داشت. در دوره اصلاحات، اساساً جوانان و به‌ویژه زنان، نقشی کلیدی در به

قدرت رسیدن محمد خاتمی و عقب رانده شدن بنیادگرایان در آن زمان داشتند. اما تجربه نشان داد که اصلاح‌طلبان نیز از زنان به عنوان نوعی سیاهی لشکر استفاده می‌کنند. حتی برای برخی اصلاح‌طلبان، خواست‌های مرتبط با مسائل زنان، نوعی خط قرمز بود و آنها اصلاً شعارهای مربوط به زنان را مطرح نمی‌کردند.

چنین شرایطی باعث شد که بسیاری از زنان، تا حدی از اصلاح‌طلبان سرخورده شوند و احساس کنند که این طیف از سیاستمداران هم با دیدگاهی مبتنی بر شعار "اول اصلاحات، بعد حقوق زنان" آنها را نادیده می‌گیرند.

در نهایت، این روند باعث شد که خودآگاهی زنانه بیشتر به جنبش‌های مدنی و نافرمانی مدنی گرایش پیدا کند. کمپین یک میلیون امضا و ائتلافها و نهادهایی که علیه سنگسار، اعدام و حقوق کودک تشکیل شده‌اند، از جمله مواردی است که زنان در آنها نقش بسیار برجسته‌ای دارند. تشکیل و فعالیت چنین نهادهایی، نشانگر رویکرد بیشتر زنان به حوزه جامعه مدنی بود و استقلال‌طلبی آنها را از پروژه‌های سیاسی نشان می‌داد.

در آخرین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ هم خودآگاهی جنسیتی باعث شد که فعالان در حوزه زنان، این بار به جای آن که از یک نامزد انتخابات در برابر نامزد دیگری دفاع کنند، به جنبش مطالبه‌محور خود ادامه دهند که این روند هم نشانگر رشد خودآگاهی جنسیتی در بین زنان است.

درعین حال، حضور زنان در جنبش سبز ایران، به قدری قدرتمند بود که برخی تحلیلگران، به دلیل پیش‌قراولی زنان در آن، از جنبش سبز ایران به عنوان "انقلابی زنانه" نام برده‌اند. با این حال، اگرچه زنان در جنبش سبز ایران حضوری قدرتمند و پیشاپیش داشتند، ولی باز خودآگاهی جنسیتی در دوره‌ای از فعالیت‌های جنبش سبز، در سایه قرار گرفت.

در دوره‌ای از این روند، شعارهای فراگیر عمومی مثل "رای من کجاست؟" و شعارهایی علیه محمود احمدی‌نژاد، حکومت ایران و ولی فقیه، محوری شدند و شعارهای مستقل زنانه جایگاه چندان برجسته‌ای پیدا نکردند که این امر را هم می‌توان از ایرادهای جنبش زنان دانست که در جریان تحولات، دنباله‌رو جنبشی همگانی شدند و شعارهای مستقل خود را مطرح نکردند و هم ایراد اساسی‌تر را در جنبش سبز ارزیابی کرد که با تکیه بر خواست‌های همگانی، مجال چندان برای طرح خواسته‌های جنبش‌های دیگر، از جمله جنبش زنان باقی نگذاشت.

برابری زن و مرد، درگرو جدایی دین از سیاست است
برای ارزیابی دلایل زن‌ستیزی در جمهوری اسلامی ایران باید این

واقعیت را در نظر داشت که اندیشه‌های دینی در طول تاریخ، چه در جامعه ایران و چه در سطح جهانی، به دلیل بافت پدرسالار ادیان، خصلتی زن‌ستیزانه داشته‌اند و بر تبعیض علیه زنان استوار بوده‌اند. جدایی دین از دولت، فقط امری مربوط به شکلی از یک نظام سیاسی نیست و در پس این شعار، موضوع "نفی امتیاز" نهفته است؛ نفی امتیازی که به نام دین، مردانگی، مذهب یا هر نام دیگری توجیه می‌شود. جدایی دین از دولت، به معنای این است که انسان‌ها در برابر قانون و دولت برابر هستند و دولت باید در برابر انسان‌ها، مستقل از تعلق جنسی، قومی یا مذهبی آنها رفتاری یکسان داشته باشد. با در نظر داشتن این واقعیات، می‌توان نتیجه گرفت که بین سکولاریسم و برابری زنان و مردان، رابط‌های تنگاتنگ وجود دارد و نمی‌توان تصور کرد که نظامی دینی بر جامعه حاکم باشد و زن‌ستیزی، از اصلی‌ترین حوزه‌های تبعیض در این نظام نباشد. تجربه جمهوری اسلامی در ایران هم نشانگر همین واقعیت بود. ضمن آن که نفس حاکمیت دینی، به معنای تبلیغ تبعیض و خارج کردن دولت از حوزه بی‌طرفی در برابر شهروندان است.

با چنین دیدگاهی، اگر ما خواستار برابری حقوق مردان و زنان در مقابل قانون و در همه حوزه‌های اجتماعی هستیم، لازم است که نظامی سیاسی داشته باشیم که در آن دین و دولت جدا باشند و حقوق بشر مبنای تنظیم روابط دنیوی باشد. به این معنا که اندیشه و اصل ضدتبعیض، کلیدی‌ترین اصل و مبنای سیاستگذاری در جامعه در نظر گرفته شود. زیرا ذات حکومت دینی با زن‌ستیزی گره خورده است و نمی‌توان خواستار برابری زنان و مردان بود، ولی از جدایی دین و دولت صحبت نکرد.

در شرایط امروز نیز جنبش زنان نه فقط با شعار برچیدن تبعیض علیه زنان، بلکه باید با شعار لغو تمام قوانین تبعیض‌آمیز و ضدزن قانون اساسی (از جمله لغو حجاب اجباری) و در واقع، با شعار تغییر قانون اساسی به میدان بروند.